

اکتاویو پازرا بهتر بشناسیم

ترجمه و تالیف: حشمت جزئی

اکتاویو پاز برنده جایزه ادبی نوبل ۱۹۹۰ که اکنون نیمه دوم دهه هفتاد خود را می‌گذراند، نویسنده بزرگ مکزیکی و شاعر برجسته زبان اسپانیایی امروز است. مقاله‌ها و کتابهای مهم و متعدّدش درباره شعر و ادبیات و نویسندگان و شاعران و هنرمندان دو سده اخیر تقریباً به بیشتر زبانها ترجمه شده‌اند.

پاز از زمان دانشجویی در خیابانهای مکزیکوسیتی با همکلاسانش درباره سیاست، داستایوسکی و دیگران بحث می‌کرد و در اعتصابهای دانشجویی ۱۹۲۹ نیز شرکت جست. جوانی بیست و دوسه ساله بود که به یوکاتان Yucatan رفت تا در تأسیس مدرسه‌ای برای کنگرگان کمک کند، سپس به هنگام جنگهای داخلی عازم اسپانیا شد. شاگرد جوان آندره برتون سوررئالیست بود و بر خلاف آنچه مایل است در کارهای حتی چهل سال پیش خود تجدید نظر کند. با شاعران و نویسندگانی نامدار و مَسْن تر از خودش چون: رابرت فروست، لوئیس سیرنودا، خوزه اورتگا - گاسیت، ویلیام کارلوس ویلیامز، ازرا پاوند، آندره برتون - که همه به نحوی در زندگی اش تأییراتی داشته‌اند - در ارتباط بوده است. در هر یک از اینان بنیانی یافته که بر آن چیزی بسازد و اگر سرانجام همه را رد کرده، چون فرزندی بوده که از پدرش دور شده است.

پاز نویسنده‌ای «تعَدَدگرا» است و ریشه‌های عمیقی در فرهنگهای زبان اسپانیایی دارد. شاعران و فیلسوفان فرانسه و انگلیس و هنر عاشقانه هند بر او اثر نهاده‌اند و در هر یک از آنها برای دریافت فرهنگ خود راههایی یافته است؛ راههایی به گذشته و آغاز. راه روشن فرانسه، حتی در

انقلاب، راه پیوسته و پیاپی انگلیس، به رغم تغییرهای جهان خارج؛ تصوّف هندی، به ویژه نوع جسمانی آن، باز را به میهنش، به خودش و به فرهنگش بازگردانده‌اند.

به مناسبت مرگ برتون نوشت «در رو برو شدن با برتون همه ما احساس دوگانه گیج‌کننده‌ای داشتیم: شیفتمگی و انگیزش گریز از مرکز. اعتراف می‌کنم که بارها نگران بودم که مبادا کاری کنم یا چیزی بگویم که نگوئش او را برانگیزم. گمان می‌کنم بیشتر دوستانش دارای چنین احساسی بودند... باید بگویم هم‌اکنون که دارم می‌نویسم چنین احساسی دارم و انگار در حال گفتگویی خاموش با برتون هستم: جواب، توافق، مخالفت، احترام، همه با هم.» باز تحت تأثیر برتون نوشتن غیرارادی یا خود به خود automatic را آزمود و به ساختن شعرهای بلند منشور خود پرداخت. اما نکته جالب این‌که در مقاله تودיעی‌اش هیچ شعری از برتون نقل نکرد و تنها به اظهارات انتقادی او پرداخت. یکی از شاعران و نویسندگان بزرگ معاصر که تأثیری ژرف در کار باز داشته‌تی. اس. الیوت بوده است. باز مذهب و سیاست او وارد کرده اما نتوانسته است در برابر شعرها و مقاله‌هایش ایستادگی کند.

باز مانند دیگر نویسندگان رادیکال فقر معنوی بیشتر امریکای لاتین را در این می‌داند که سده هیجدهم - سده بحرانی و روشن‌سازی اندیشه - از کنار آن گذشت؛ یعنی به هنگام برخورداری ایالات متحده آمریکا از روح اصلاحات استعماری، امریکای لاتین دچار ضداصلاحات شد. در نتیجه، آن انضباط انتقادی که در فرانسه و انگلیس گسترش یافت، در مستعمره‌های اسپانیا اعمال نشد.

معروف‌ترین کتاب باز The Labyrinth of Solitude (پیچ و خم تنهایی) است که در ۱۹۵۰ چاپ و در ۱۹۵۹ در آن تجدید نظر شد. هدف نویسنده، همچنان که در مصاحبه‌ای اظهار داشت، این بود که «آگاهی» کشورش را که تاریخ زایل کرده بود «به آن بازگرداند» او گفت: «یکی از اندیشه‌های محوری این کتاب این است که مکزیکی وجود دارد دفن شده اما زنده. یا به دیگر سخن، در مردان و زنان مکزیکی جهانی از تصوّرات، آرزوها و انگیزشهای مدفون وجود دارد. قصد من توصیف - البته کوتاه - جهانی بود از سرکوبیها، نپیها، خواستها و رؤیاهای مکزیکی بوده و هست.» این کتاب دو نسل روشنفکر امریکای لاتین را مفتون خود کرده است و یکی از آثار نادری است که به نظر می‌رسد منتقدانی از خارج آن را نوشته باشند، اما کار برجسته باز این است که آن را از درون و با شور و هیجان نوشته است.

باز در این کتاب می‌نویسد: «... در آن زمان - مانند امروز - فکر می‌کردم که تاریخ شکلی است از معرفت میان دانش، به معنی درست کلمه - و شعر. معرفت تاریخی کمی نیست و مورخ نیز نمی‌تواند قانونهای تاریخی را کشف کند. مورخ چیزها را مانند یک دانشمند شرح می‌دهد و تصوّراتش مانند یک شاعر است.» «تاریخ» وی ترادف زمانی ندارد. باز رخداده‌ها و تصویرها را

برجسته و بی جنبش می نمایاند و در حالی که به بررسی دقیق آنها می پردازد، سرچشمه های آنها را تعقیب کرده پوشیدگیهایشان را کشف می کند. در نقشا و نمونه هایی که برگزیده عنصرهایی وجود دارند در پیوند با زندگی خودش. وقتی که درباره آیین و آداب روز مردگان می نویسد، هدیه ها و نذرهای کوچکی چون شکر، خاک رُست، الیاف درخت رافیا (نوعی نخل) جای آشکاری دارند. او در جایی که این چیزها درست می شدند بزرگ شد و از کودکی میان کارگاههای پیشه‌وران پرسه می زد. هنگامی که باز بین اندیشه‌ها و باورها قویاً تمایز قائل می شود، از معلم فلسفه اش خوزه اورتگا - گاریت پیروی می کند. اندیشه‌ها هر تغییر و حرکت و باورها بیشتر ایستا و پایدارند: «انسان با آنچه که اعتقاد دارد تعریف می شود نه با آنچه که می اندیشد.» باز تا اندازه‌ای باورمند است و نمونه‌ای از نویسندگان جدید، و این مانعی است دردناک، زیرا نویسنده در تقاطعها می ماند و سفرش همواره ناتمام است.

تردید فلسفی و نداشتن تعصب به او امکان می دهند که جهان و تاریخ را با نمودی تازه ببیند. از زمان جنگهای استقلال، مردم امریکای لاتین گرایشی به خوار شمردن دوره‌های نخستین استعماری داشته‌اند؛ ولی باز به دهه‌های سرشاری و ثبات نسبی و کار بزرگ فرهنگی مستعمره و تعادل‌های سیاسی قدرت که میان کلیسا و دولت وجود داشت تأکید می کند. قصد او پژوهش خواستن از دستگاه استعماری نیست، بلکه می خواهد درک ما را متوازن سازد و با لفاظیهای غیرارادی که بر آموزش و نوشتن حاکم است مقابله کند.

۴۴

در همان حال که باز شاعری است بسیار محبوب و مورد احترام، سیمایی دارد جدالی و مباحثه‌جو، و این جدال سیاسی است. روشنفکران امریکای لاتین بیشتر چپگرای سنتی‌اند و باز معرّف رادیکالیسمی است از نوع دیگر که آن را در ۱۹۵۱ در مقاله‌ای در مجله آرژانتینی سور Sur تعریف کرد. موضوع مقاله اردوگاههای کار شوروی بود. باز اطلاعات لازم را با وحشت زیاد گرد آورده بود. این مقاله با سکوت عمومی و سوءاستفاده‌های خصوصی روبرو شد. پابلو نرودا از سرشناس‌ترین متهم‌کنندگانش بود و گفت: «باز به دشمن - ایالات متحده امریکا - مهمات می دهد.»

در این جا باید اشاره کنیم که در ۱۹۳۶ پابلو نرودا وسایل رفتن اکتاویو باز را به اسپانیا فراهم کرد. در اسپانیا باز آنچه را که به نظرش دوز و کلکهای جبهه توده‌ای و حامیانش بود دوست نداشت. وفاداری مارکسیستی را مورد سؤال قرار داد و تردیدهایش به سبب پیمان نازی - شوروی و نیز دور شدن از نرودا بالا گرفت. به گمان او سیاست ایدئولوژیک مایه اغوا و ترازوی بزرگ نویسندگان این سده و سده گذشته بود: «تاریخ ادبیات جدید، از رمانتیکهای آلمانی و انگلیسی تا زمان ما تاریخ شور و هیجان پاینده و نافرخنده برای سیاست است. از کالریج تا مایاکوفسکی، انقلاب برای نویسندگان، الهه‌ای بزرگ، محبوبی ابدی و فاحشه‌ای برجسته بوده است. سیاست، سر مالرو Malraux را پر از دود کرد، شبهای نا آرام سزار والخو Cesar Vallejo را

زهرآگین کرده، گارسیا لورکا را کشت، شاعر پیر آنتونیو ماکادو را در روستایی در پیرنه رها ساخت، به سارتر چهره‌ای مضحک داد... ولی ما نمی‌توانیم سیاست را انکار کنیم.»

پاز در شعری گفته است:

شعر،

پل معلق میان تاریخ و حقیقت،

راهی به سوی این یا آن نیست

شعر دیدن آرامش در جنبش است.

او در این سطرها چیزی می‌گوید که شمار اندکی از شاعران امریکای لاتین با آن موافقت دارند. پاز رادیکال است، اما رادیکالی که ایدئولوژیها را رد می‌کند. او کار و وظیفه‌اش را در این عبارتها می‌بیند: «نویسنده باید تنهایی را برتابد. مانند تیراندازی باشد که از پنهانگامی دشمن را هدف قرار می‌دهد و بداند که موجودی است در حاشیه... این هم مایهٔ لعن و نفرین است و هم دعای خیر که ما نویسندگان در حاشیه باشیم.»

اندیشه‌های پاز دربارهٔ انتقاد نیز درخور توجه‌اند: «انتقاد دورهٔ نوآموزی تخیل بازنگر و اصلاح‌کننده است. تخیلی که از صافی ذوق و هوس گذشته و می‌خواهد با واقعیت جهان مقابله کند. انتقاد به ما می‌آموزد که باید بتها را بشکنیم. آنها را در خود نابود سازیم و بیاموزیم هوا و رؤیای رها باشیم... انتقاد امکان آزادی را آشکار می‌کند...» به گمان وی پیروز نشدن دموکراسی در امریکای لاتین به دلیل نبودن انتقاد است و پیشرفت فنی بدون قابلیت انتقاد تنها «چیزهای بیشتری به ما می‌دهد، نه هستی بیشتر». انتقاد را انضباطی می‌داند که زبان را به معنی‌ها پیوند می‌دهد و می‌نویسد: «وقتی که یک جامعه فاسد می‌شود، نخستین قربانی آن زبان است. از این رو انتقاد اجتماعی با دستور زبان و احیای معنی‌ها آغاز می‌شود». برای پاز طبیعی‌ترین استعاره و مجاز، استعارهٔ عشقی است: «تصور می‌کنم طرز برخورد نویسنده به زبان، باید طرز برخورد یک عاشق باشد: وفاداری و در عین حال بی‌توجهی، یعنی ترکیبی از احترام و سرپیچی». در مقابل این عاشق وفادار و ضرورتاً متعدی، دشمن - خواه فردی و خواه اجتماعی - را به وضع دیوانسالاری که بر اثر ایدئولوژی منحرف شده تشبیه می‌کند. توصیف این وضع را در یکی از مقالاتش چنین می‌یابیم: «یک هیولای خونسرد و خودکامه که با بی‌اشتهایی و به طور مکانیکی بجه‌هایش را می‌دزد و سخت می‌جود». اکتاوایو پاز که از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۸ سفیر مکزیک در هند بود، در پایان شغل سیاسی‌اش به شدت علیه این گول بها خاست.

در ۱۹۶۸ بازیه‌های المپیک در مکزیکوسیتی برگزار شدند و دانشجویان رادیکال راه‌پیماییهای بزرگی ترتیب دادند. یکی از این راه‌پیماییها به قتل عام انجامید - تعداد کشته‌شدگان معلوم نشد و این تخطی و بی‌حرمتی آنچه را که مدتها مورد سوءظن پاز بود برایش آشکار کرد -

نظام مکزیکی نتوانست پاسخ معقولی به فشار سیاسی بدهد. متن قانون اساسی به صورت افسانه‌ای درخشان باقی ماند. لفاظی سیاسی از توده‌های عظیم گرسنه، تهیدست و بیکار که شهرهای بزرگ را انباشته بودند فاصله گرفت. او دیگر نتوانست نماینده دولت مکزیکی باشد. استعفایش اثر سیاسی چشمگیری داشت، به ویژه آن که اشاره‌ای به «جو سیاسی فاسد مکزیکی» کرد و گفت: «در میان ما ساده‌سازی‌های عقیدتی غالب است و روشنفکران ما توجه چندانی به واقعیت ندارند.»

هنگامی که باز به مکزیکی بازگشت خار دردناکی در پهلوی نهاد سیاسی و محرک بزرگی برای روشنفکران رادیکال شد. اعتبارش فزونی گرفت و حرکات عوام‌پسند را رها کرده به راه خود ادامه داد. از آنجا که خواندن مقاله‌های انتقادی‌اش چندان آسان نبوده، برخی خوانندگان دهه‌های گذشته او را نویسنده‌ای پنداشته‌اند که سفری جدال‌آمیز از چپ به راست کرده است. آنها می‌گویند که کارهای پیشین باز بر کارهای اخیرش برتری داشته‌اند؛ حال آن که نویسندگان جوان او را هنوز آموزگار، راهنما و مشوق می‌دانند.

البته باز در گذشته شعرهای خوب زیاد داشته اما در مجموعه‌های اخیر و شعرهای بلند است که آنچه را در نیم قرن پیش آغاز کرده بود به کمال رسانده است. اکنون بار فرهنگی‌اش کمتر شده است، بدین معنی که حافظه‌اش آن را بیخته و آنچه را که به‌جا نهاده اساسی و فراموش‌نشدنی است: چیزهایی که خود او را می‌سازند.

پس از کناره‌گیری از سیاست، بیشتر به خود و به گذشته مکزیکی اندیشید. سراسر زندگی باز با تغییرات بحرانی در امریکای لاتین روبرو بوده است از جمله زوال رؤیاها و غیرانسانی شدن شهرها بر اثر تراکم جمعیت، آلودگی و فقر. و این نه تنها زوال رؤیاها که زوال فرهنگها و جوامع بوده است.

پاز از طریق پدر و پدر بزرگش آگاهی دست‌اولی از مکزیکی سده نوزدهم، که شاهد پیروزی لیبرالیسم بود، دارد. در آن زمان تشهایی که مکزیکی امروز را بد می‌نمایند وجود نداشتند. مجله‌اش وولتا Vuelta نام دارد که یکی از معتبرترین نشریات امریکای لاتین است. پاز سردبیری است سرشار از نیروی تخیل و ابتکار و اخبار و اطلاعات مختلف و محرک را از اروپا و دیگر کشورهای قاره خودش وارد مکزیکی می‌کند. نام این مجله (وولتا) به معنی گشت و بازگشت است. یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های شعرهایش که در ۱۹۷۴ چاپ شد نیز دارای همین عنوان بود. پاز در امیلیانو زاپاتا Emiliano Zapata، آندره برتون، نویسندگان و هنرمندانی که می‌ستاید، و در سنتهای مذهبی و عشقی در جستجوی ریشه‌ها، سرچشمه‌ها و منابع است.

اکتاویو پاز در ۱۹۱۴ متولد شد و سالهای کودکی‌اش را در روستای میکسکوآک Mixcoac در حومه مکزیکیوسیتی گذراند. دیوارهایی از زمان پیش از تسخیر مکزیکی هنوز در این روستا - که نامی آزیtek aztec دارد - به چشم می‌خورند. بناهای استواری از دوره استعماری نیز به‌جا مانده‌اند. پدر بزرگ پاز، ایرنهو Ireneo فرمانروای خانهای بود که او در آن بزرگ شد. ایرنهو مشاور

حقوقی و اصلاح طلب لیبرالی بود که علیه فرانسویها جنگید و بیش از ده کتاب نوشت و روزنامه‌ای را به مدت ۳۸ سال انتشار داد. در چشم‌پاز او مردی پیر و بی‌جرات بود. گویا ایرتو با اکراه پیرو پُرفیریو دیاز Porfirio Diaz دیکتاتور شده بود. پدر پاز بر ضد ایرتو پیا خاست و از انقلاب، به ویژه اصلاحات ارضی که زاپاتا Zapata هواخواه آن بود، حمایت کرد. وی یکی از کارگزاران و مبلغان زاپاتا بود. به هنگام کودکی پاز، پیروان پیر زاپاتا گهگاه به دیدار پدرش می‌آمدند و خوراکیهای لذیذ و مخصوص می‌آوردند. آنان بر پاز خردسال اثری بزرگ نهادند. پدر پاز که معتاد به الکل شده بود به طور غم‌انگیزی در یک تصادف قطار (۱۹۳۵) درگذشت:

پدرم به درون شعله‌ها رفت و بازگشت.
 تکه‌هایش را
 در میان تراورسها و ریل‌های ایستگاهی
 که پر از مگس و غبار بود جمع کردیم.
 من هرگز نتوانستم با او حرف بزنم.
 اکنون او را در خوابها می‌بینم.

آن سرزمین نیمه محوشده‌ی مردگان.

مادر شاعر مکزیکی اسپانیایی تبار بود. فرهنگی نداشت اما متحمل و مهربان بود. پاز شفیقانه او را به: «نامه‌ی عاشقانه‌ای دارای غلطهای دستوری» تشبیه می‌کند.

اُکتاویو پاز مقاله‌ها و کتابهای ارزنده‌ای درباره‌ی شعر و شاعران دو سده‌ی اخیر نوشته که شمار اندکی از آنها به فارسی نیز ترجمه شده است. در این جا برخی عبارتهایش را درباره‌ی شعر که در آخر بزرگ‌ترین مجموعه شعرهایش (1987-1957 The Collected Poems) چاپ شده نقل می‌کنیم:

«معمولاً شعرها نیازی به تفسیر ندارند. یا بهتر بگوییم، تفسیر شعر باید توسط خود خواننده انجام گیرد نه نویسنده آن. من همواره به این پند حکیمانه گوته عقیده داشته‌ام: همه شعرها دارای انگیزه‌اند و حاصل حال دوران. هر شعر پاسخی است به محرّکی بیرونی یا درونی. حال دوران آن چیزی است که ما را احاطه می‌کند و، چه بازدارنده یا محرّک، سرچشمه شعر است؛ حادثه‌ای که باعث ظهور آن می‌شود. اما چگونگیهای دوران نه شرح و توضیح شعرها هستند و نه جانشین آنها، بلکه واقعیتهایی هستند مستقل. شعرها زاده حال دورانند و به محض این‌که زاده شوند خود را آزاد می‌کنند و به زندگی خودشان ادامه می‌دهند. در شعر آزادی انسان آشکار می‌شود. حادثه‌ها و چگونگیها به شعر تبدیل می‌شوند.»

